بسمه تعالی

[مسأله 5 (بررسی مرتبه لازم از صوت در تلفّظ) 1](#_Toc66551026)

[بررسی کفایت همهمه 2](#_Toc66551027)

[روایات 4](#_Toc66551028)

[روایت چهارم (صحیحه حلبی) 4](#_Toc66551029)

[روایت پنجم (حدیث اربعه مائه) 6](#_Toc66551030)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه قبل مقتضای قاعده در رابطه با مرتبه لازم از صوت در تلفّظ تکبیرة الاحرام بیان شد و چهار روایت مورد بررسی قرار گرفت.

# مسأله 5 (بررسی مرتبه لازم از صوت در تلفّظ)

يعتبر في صدق التلفظ بها بل و بغيرها من الأذكار و الأدعية و القرآن أن يكون بحيث يُسمِع نفسه تحقيقا أو تقديرا فلو تكلم بدون ذلك لم يصح‌

بحث در این رابطه بود که آیا در تحقق تکلّم، قرائت قرآن و ذکر لازم است به نحوی باشد که خود گوینده بتواند بشنود ولو به نحو تقدیری که اگر مانعی (مثل سر و صدا و سنگینی گوش) نبود می توانست بشنود، یا این که شنیدن دیگری کفایت می کند؟

**صاحب عروه در مسأله 27 قرائت فرمودند**: «المناط في صدق القراءة قرآنا كان أو ذكرا أو دعاء ما مر في تكبيرة الإحرام‌ من أن يكون بحيث يسمعه نفسه تحقيقا أو تقديرا بأن كان أصم أو كان هناك مانع من سماعه و لا يكفي سماع الغير الذي هو أقرب إليه من سمعه‌»

**مرحوم حکیم در منهاج فرموده اند**: «مناط الجهر و الإخفات ظهور جوهر الصوت و عدمه لا سماع من بجانبه و عدمه، و لا يجوز الإفراط في الجهر كالصياح، و يجب في الإخفات أن يسمع نفسه، أو من هو أقرب إليه من سمعه»[[1]](#footnote-1)

**مرحوم صدر در حاشیه بر کلام مرحوم حکیم فرموده اند**: «الأحوط عدم الاكتفاء بهذه المرتبة، بل يمكن إنكار صدق عنوان القراءة إذا لم تكن القراءة بنحو يسمعها القاري نفسه» یعنی احتیاط واجب این است که به صوتی که دیگری می تواند بشنود ولی خود او نمی شنود اکتفا نشود؛ بلکه بعید نیست فتوا دهیم اگر دیگری می تواند صدای گویند را بشنود به این خاطر که گوش خود را نزدیک دهان انسان آورده است ولی خود گوینده نمی تواند بشنود، بر آن قرائت صدق نمی کند.

**بحث این بود که:** آیا گوینده زودتر از دیگران و راحت تر از دیگران صدای خودش را می شنود یا این که برعکس است و اگر دیگران گوش خود را نزدیک دهان انسان بیاورند ممکن است صدای گوینده را بشنوند ولی خود گوینده صدای خودش را نشنود؟

**واقع مطلب -همان طور که دوستان هم در جلسه مطرح کردند- این است که**: اگر بخواهیم از طریق خود مخاط های دهان و گوش صدای خود را بشنویم حتّی اگر گوش خود را ببندیم احساس می کنیم صدای خود را شنیدیم ولی ممکن است دیگری چیزی نشنود؛ البته ظاهراً این حالت در صورتی است که دست را روی گوش قرار دهیم و ارتباط خود را با بیرون کم کنیم؛ أما این حالت مدّ نظر نیست و قطعاً این حالت (که انسان دست روی گوش خود بگذارد که احساس می کند در فضای دهانش صوت می پیچد) برای صدق تکلّم کافی نیست. صدق تکلّم به این است که انسان به طور طبیعی صدا را بشنود و لذا قطعاً شنیدن صدایی که در فضای سر می پیچد و چه بسا دیگری صدای انسان را نشنود ولو گوش خود را به دهان انسان نزدیک کند، کافی نیست. بحث در این است که آیا عکس این حالت ممکن است که انسان صدای خودش را به طور متعارف نشنود ولی دیگری اگر گوش خود را نزدیک دهان انسان بیاورد بشنود؟ ما همان طور که مرحوم خویی فرموده اند چنین فرضی را تصوّر نمی کنیم. این که صاحب عروه فرموده اند: «این که دیگری که گوشش نزدیک دهان ما است صدای ما را بشنود کافی نیست بلکه خود شخص باید صدا را لولا المانع به طور متعارف بشنود» به نظر ما این حالت، فرضی ندارد؛ لذا همین که خود شخص صدا را به طور متعارف بشنود یا این که شخصی گوشش را نزدیک دهان ما بیاورد و صدا را بشنود در یک مرتبه است و کفایت می کند.

### بررسی کفایت همهمه

**بحث در این است که:** آیا سماع به نحو همهمه کافی است یا باید به نحوی باشد که بین حروف تمییز داده شود؟

آقای سیستانی که معتقداند در صدق قرائت و تکلّم، معتبر است خود متکلّم صدای خودش را به نحو تقدیری یعنی لولا المانع بشنود، شنیدن به صورت همهمه کافی است ولو بین حروف تمییز داده نشود؛ مثل این که آن قدر قرآن را سریع می خواند که گوش فرصت نمی کند بین حروف تمییز دهد و احساس می کند یک سر و صدا و همهمه ای است. البته تمییز می دهد که می خواهد این حروف را أدا کند (و مغزش حروف را تمییز می دهد؛ مثل این که اگر دست را روی گوش خود قرار دهد صدای حروف را هم می شنود ولو دیگری هیچ صدا و همهمه ای از شخص نشنود و لذا تمییز دادن حروف با تمییز دادن اصوات حروف به طور متعارف متفاوت است) ولی صدای أدای این حروف را تمییز نمی دهد یا کسی که گوش می دهد همهمه می شنود.

**برای این که بحث روشن شود مثال بیان می کنیم**؛ در استماع آیات سجده دار، صاحب عروه فرموده است که تمییز حروف لازم است و همهمه کافی نیست و علما هم قبول کرده اند که سجده واجب نیست؛ مثلاً می دانید که این شخص سوره علق می خواند و به آیه آخر رسیده است ولی چنان سریع می خواند که حروف تمییز داده نمی شود؛ در اینجا صدق نمی کند که آیه را شنید «استمع آیة السجده» و حداقل شک در صدق استماع وجود دارد. أما بر خود شخص آیا سجده واجب است و «قرأ هذه الآیه» صدق می کند در حالی که خود او هم بین اصوات آیه تمییز نمی دهد؟ برخی از حروف هستند که صفیر دارند و زودتر شنیده می شوند و برخی حروف صفیر ندارند و دیرتر شنیده می شوند.

**آقای سیستانی همهمه را کافی دانسته اند**؛ البته باید همهمه کل کلام را بشنود نه این که تنها صدای این حرف را بشنود و صدای بقیه را نشنود؛ مثل این که از افرادی که تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها را می گویند فقط سین «سبحان الله» شنیده می شود و بقیه شنیده نمی شود یا در عزاداری ها فقط سین و نون «حسین» شنیده می شود و بقیه شنیده نمی شود که این گونه تکلّم، تکلّم ناقص است. لذا بحث در جایی است که همهمه کل کلام شنیده می شود و تنها بین حروف تمییز داده نمی شود.

**ولی مرحوم شیخ انصاری در جلد 1 کتاب الصلاة صفحه 385 همهمه کافی ندانسته اند**: «ليس له الاقتصار على مثل الهمهمة بحيث لا يسمع نفسه من الحروف إلّا ما كان فيه صفير، بل لا بدّ من إسماع نفسه إذا كان سميعا[[2]](#footnote-2) مجموع الحروف، لعدم صدق القراءة بدون ذلك كما في المعتبر و المنتهی[[3]](#footnote-3)»

اگر مقصود مرحوم شیخ این است که کلمه به صورت ناقص بیان نشود و مثلاً در تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها این گونه نباشد که فقط سین «سبحان الله» را أدا کند و بقیه اش را چیزی تلفّظ نکند و در دلش بگوید؛ این حالت قطعاً کافی نیست و آقای سیستانی نیز کافی نمی دانند.

فرضی که آقای سیستانی کافی می دانند این است که همه حروف را بگوید ولی آن قدر سریع می گوید که گوش تحمّل پیگیری اصوات حروف را ندارد چون وقتی اصوات حروف نزدیک به هم أدا می شود گوش بین اینها تمییز نمی دهد؛ مثل این که شخصی وارد مکان پر سر و صدایی شود که همه مشغول مباحثه و تکلّم هستند که جز همهمه چیزی به گوشش نمی رسد به این خاطر که حروف پشت سر هم شنیده می شود و گوش آن ها را تمییز نمی دهد.

ظاهر مرحوم داماد هم این است که شنیدن همهمه کافی نیست.

این که مفهوم همهمه چیست؛ در قاموس بیان کرده است «الهمهمة الصوت الخفی» و در نهایه ابن أثیر آمده است: «کلام خفی لایفهم» یعنی کلام خفی که غیر آن را نمی فهمد. طریح در مجمع البحرین می فرماید: «تردید الصوت فی الصدر» یعنی اصلاً اظهار صوت نمی کند (مراد از صدر، سینه و ریه است).

## روایات

بحث در رابطه با روایات بود: مرحوم خویی به جهت روایات که تعبیر «یسمع نفسه، و الاخفات دون سمعک» داشت فرمودند اگر عرف تکلّم را بر فرضی که اگر دیگری گوشش را به دهان ما نزدیک کند می شنود ولی ما نمی شنویم صادق بداند –که به نظر مرحوم خویی صادق می داند- از این روایات فهمیده می شود که سماع نفس لازم است و خود انسان باید به طور متعارف بشنود نه این که با گرفتن دست به گوش خود بشنود و این شنیدن اصلاً از بیرون به گوش نمی رسد و از همان فضای دهان احساس صوت می کند و مراد از «تسمع نفسک» سماع متعارف است که به طور طبیعی بشنود نه این که اگر دست به گوش خود بگیرد بشنود.

### روایت چهارم (صحیحه حلبی)

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ يَقْرَأُ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ وَ ثَوْبُهُ عَلَى فِيهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا أَسْمَعَ أُذُنَيْهِ الْهَمْهَمَةَ.[[4]](#footnote-4)

کسی بر دهان خود با لباس یا با ماسک محکم لجام زده است و مانع می شود که صدایش بیرون بیاید چه حکمی دارد؟ حضرت فرمود اگر همهمه به گوش او برسد اشکالی ندارد.

**آقای سیستانی فرموده اند:** این روایت باید بر استحباب حمل شود زیرا معنایش این است که اگر به خاطر زدن ماسک صدا را فقط به صورت همهمه بشنود اشکال ندارد، أما بدون ماسک لازم است بشنود یعنی اسماع فعلی و تحقیقی لازم است که قطعاً هیچ فقیهی قائل به لزوم اسماع فعلی نشده است.

**مرحوم داماد فرموده اند**: این روایت بیان می کند که این مورد –که وقتی لباس دور دهانش است به صورت همهمه می شنود و وقتی لباس را بر می دارد تمام کلام را می شنود- مانعی ندارد؛ لذا این روایت موافق با روایاتی خواهد بود که اسماع را لازم می دانند و این روایت بیان می کند اسماع همهمه در این فرض مانعی ندارد. و این روایت اسماع تقدیری همهمه (که اگر سر و صدا نبود همهمه را می شنید ولی حروف را به هیچ وجه تمییز نمی دهد) را کافی نمی داند تا خلاف روایات دیگر باشد. روایت بیان می کند سماع فعلی همهمه اشکال ندارد أما سماع تقدیری چه چیزی لازم است؟ سماع تقدیری کلام یعنی با تمییز حروف لازم است.

**انصافاً این اشکال صحیح است:** نمی توان از این روایت استفاده کرد سماع تقدیری همهمه کافی است بلکه بیان می کند که اگر سماع فعلی همهمه محقق شد کشف می شود تکلّم به این کلام صورت گرفته است و سماع تقدیری کلام کافی است أما این که سماع تقدیری همهمه کافی است یا سماع با تمییز حروف لازم است روایت این را بیان نمی کند و نمی توان کفایت سماع تقدیری همهمه را از روایت استفاده کرد.

آقای سیستانی نیز برای اثبات کفایت سماع تقدیری همهمه (که اگر کسی در شب تاریک و خلوت نماز شب بخواند و گوش او هم تیز باشد ولی آن قدر سریع می خواند که فقط همهمه می شنود) به این روایت استناد نکرده اند بلکه به استظهار عرفی استناد کرده اند که عرف تکلّم را صادق می بیند؛ مثل کسی که در حال احتضار است و از او صدای همهمه شنیده می شود و متوجّه می شویم که مشغول گفتن شهادتین است یعنی عرف می گوید «شهادتین می گوید» نه این که «می خواهد شهادتین بگوید» که انصافاً این حرف عرفی است و همین که انسان همهمه بشنود نه این که بعض حروف أدا شود بلکه تمام حروف أدا می شود و به صورت همهمه شنیده می شود به این خاطر که تند می گوید یا حروف را ضعیف أدا می کند که همهمه شنیده می شود و بین حروف تمییز داده نمی شود که عرف این را کافی می داند و دلیلی نیز بر خلاف این مطلب پیدا نکردیم؛ روایت تعبیر «أسمع نفسه» داشت و اینجا هم اسماع نفس صادق است و روایت «اسمع نفسه الحروف» را لازم ندانسته است.

البته مرحوم شیخ انصاری برای اثبات عدم کفایت همهمه به صحیحه زراره و موثقه سماعه استدلال می کنند: «مضافا إلى حسنة زرارة بابن هاشم: «لا يكتب من القراءة و الدعاء إلّا ما أسمع نفسه» و موثقة سماعة المفسّرة للإخفات المنهي عنه في الآية بما دون السمع. و أصرح منهما: رواية إسحاق بن عمّار المفسّرة للآية[[5]](#footnote-5). فاحتمال كفاية سماع الهمهمة- لصحيحة الحلبي: «هل يقرأ الرجل و ثوبه على فيه؟ قال: لا بأس بذلك إذا أسمع أذنيه الهمهمة»، و صحيحة علي بن جعفر عليه السلام: «عن الرجل يصلح أن يقرأ في صلاته و يحرّك لسانه بالقراءة في لهواته من غير أن يسمع نفسه، قال: لا بأس [أن لا] يحرّك لسانه، يتوهّم توهّما»- ضعيف، لما تقدّم من الأدلّة على وجوب إسماع النفس، الذي لا ينافيه صحيحة الحلبي، لأنّ الهمهمة كما عن القاموس الصوت الخفي، فهو لا ينافي حمل الصحيحة على خصوص المسموع منه جواهر الحروف، بقرينة ما تقدّم من المقيّدات»[[6]](#footnote-6)

از تعبیر «ضعیف» معلوم می شود که جای توهّم کفایت همهمه بوده است و به نظر ما وجهی ندارد برای اثبات کفایت همهمه به صحیحه حلبی استدلال شود چون روایت بیان می کند کسی که پارچه روی دهانش است در صورتی که «أسمع نفسه الهمهمه» باشد کافی است که این روایت اسماع فعلی همهمه را بیان می کند و از روایت استفاده نمی شود اسماع تقدیری همهمه هم کافی است. أما استناد به ظهور عرفی –که ظاهراً استناد آقای سیستانی نیز به ظهور عرفی است- بعید نیست و همین که خود ما یا دیگری صدای همهمه ما را بشنود عرفاً «یقرأ، یتکلّم» صدق می کند.

### روایت پنجم (حدیث اربعه مائه)

«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ قَالَ: لِيَخْشَعِ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ- فَإِنَّ مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ فَلَا يَعْبَثْ بِشَيْ‌ءٍ- اجْلِسُوا فِي الرَّكْعَتَيْنِ حَتَّى تَسْكُنَ جَوَارِحُكُمْ- ثُمَّ قُومُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِنَا- إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ (مِنَ الصَّلَاةِ فَلْيُرْجِعْ يَدَهُ حِذَاءَ صَدْرِهِ)- فَإِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ- فَلْيَتَحَرَّى بِصَدْرِهِ وَ لْيُقِمْ صُلْبَهُ وَ لَا يَنْحَنِي- إِذَا فَرَغَ أَحَدُكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ- فَلْيَرْفَعْ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ لْيَنْصَبْ فِي الدُّعَاءِ- لَا يَنْفَتِلُ الْعَبْدُ مِنْ صَلَاتِهِ حَتَّى يَسْأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ- وَ يَسْتَجِيرَ بِهِ مِنَ النَّارِ- وَ يَسْأَلَهُ أَنْ يَرْزُقَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ- إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى صَلَاةٍ فَلْيُصَلِّ صَلَاةَ‌ مُوَدِّعٍ- لَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ التَّبَسُّمُ وَ تَقْطَعُهَا الْقَهْقَهَةُ- لِيَرْفَعِ الرَّجُلُ السَّاجِدُ مُؤَخَّرَهُ فِي الْفَرِيضَةِ إِذَا سَجَدَ- إِذَا صَلَّيْتَ فَأَسْمِعْ نَفْسَكَ الْقِرَاءَةَ- وَ التَّكْبِيرَ وَ التَّسْبِيحَ إِذَا انْفَتَلْتَ مِنَ الصَّلَاةِ- فَانْفَتِلْ عَنْ يَمِينِكَ»[[7]](#footnote-7)

آیا از این روایت لزوم اسماع فعلی استفاده می شود؟ ممکن است کسی بگوید ظاهر روایت لزوم اسماع فعلی است یعنی نه اسماع تقدیری کافی است و نه اسماع همهمه کافی است و باید اسماع قرائت و تکبیر و تسبیح اسماع فعلی باشد و تعبیر به «أسمع نفسک» نموده است.

**در جواب از استدلال به این روایت می گوییم:**

اولاً، سند این روایت همان حدیث اربع مائه است که در سند آن «قاسم بن یحیی عن جده حسن بن راشد» قرار دارد؛ هر دو از رجال کامل الزیارات اند و لذا کسی که رجال کامل الزیارات را توثیق می کند مشکلی ندارد و این که از ابن غضائری نقل شده است که قاسم بن یحیی ضعیف است تعارض ایجاد نمی کند زیرا کتاب ابن غضائری ثابت نیست. لکن ما توثیق عام رجال کامل الزیارات را قبول نداریم و مرحوم خویی نیز از این نظر برگشتند و تنها مشایخ بلاواسطه ابن قولویه صاحب کامل الزیارات را توثیق می کردند.

**راه دیگر برای اثبات وثاقت قاسم بن یحیی این است که**: صدوق در من لایحضره الفقیه تنها یک زیارت برای امام حسین علیه السلام نقل نموده است: «قَالَ الصَّادِقُ ع إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع فَاغْتَسِلْ عَلَى‌ ‌شَاطِئِ الْفُرَاتِ... وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ تُسَبِّحُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ لُعِنَتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْكُمْ وَ أُمَّةٌ خَالَفَتْكُمْ...»[[8]](#footnote-8) و این زیارت در مفاتیح هم ذکر شده است و در سند روایت قاسم بن یحیی قرار دارد. ایشان وجه ذکر این روایت را چنین بیان می کنند: «وَ قَدْ أَخْرَجْتُ فِي كِتَابِ الزِّيَارَاتِ وَ فِي كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع أَنْوَاعاً مِنَ الزِّيَارَاتِ وَ اخْتَرْتُ هَذِهِ لِهَذَا الْكِتَابِ لِأَنَّهَا أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ عِنْدِي مِنْ طَرِيقِ الرِّوَايَةِ وَ فِيهَا بَلَاغٌ وَ كِفَايَةٌ‌»[[9]](#footnote-9) که تعبیر به أصحّ روایات می کنند.

**ممکن است اشکال شود که**: شاید صدوق نظر به صحت متن داشته اند.

**جواب این است که**: خود صدوق تعبیر به «من طریق الروایه» کرده اند؛ علاوه بر این که جمله ای از زیارت را حذف نموده است و این جمله در کتب دیگر ذکر شده است: «بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ تَسِيخُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ وَ تَسْتَقِرُّ جِبَالُهَا عَنْ مَرَاسِيهَا إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ وَ الصَّادِرُ عَمَّا فَصَلَ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ لُعِنَتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْكُمْ وَ أُمَّةٌ خَالَفَتْكُمْ»[[10]](#footnote-10) ایشان این جمله را به این خاطر که احساس کرده است متضمّن غلوّ است حذف نموده است در حالی که در تهذیب، کافی و کامل الزیارات ذکر شده است و ایشان تصحیح قیاسی می کرده اند و به خاطر این که این جمله مشتمل بر غلو بوده است تشخیص داده اند که این جمله از امام علیه السلام صادر نمی شود و لذا معلوم می شود ایشان سند را قبول داشته اند. و این گونه نیست که بالنسبه به روایات دیگر، متن این روایت را أصح دانسته باشند خصوصاً این که در انتها تعبیر به «فیها بلاغ و کفایه» نموده اند.

**شبهه ما این است که:** آیا صحیح یا أصح بودن یک سند به نظر صدوق، شرعاً حجّت است که بگوییم پس به نظر ما هم صحیح است؟ شاید مبانی مختلف باشد؛ مرحوم خویی فرموده اند شاید صدوق قائل به اصالة العدالة بوده است ولی ما این را بیان نمی کنیم چون در روایات بر اساس اصالة العدالة عمل نمی کرده اند و به همین جهت کتاب رجال نوشته اند و خود این علما در باب نماز گفته اند باید عدالت امام جماعت ثابت شود تا بتوان به او اقتدا کرد و لذا این ها اصالة العدالتی نبوده اند. لکن شاید مبانی دیگری غیر از مبانی ما داشته اند؛ مثل این که ما خبر ثقه را حجّت می دانیم ولی شاید آنها خبر مفید وثوق نوعی را نیز حجّت می دانسته اند و مثلاً همین که ابن ولید اعتماد می کرده است برای صدوق افاده وثوق نوعی داشته است. این که می گفتند چون راوی ثقه است اعتماد می کردند دلیل نمی شود که اگر راوی ثقه نمی بود اعتماد نمی کردند و مثلاً شیخ طوسی که بیان می کند معظم طائفه به خبر ثقه عمل می کردند به این معنا نیست که به خبر دیگر عمل نمی کردند و به صدد بیان حجّیت خبر ثقه است و معنایش این نیست که اصحاب در حجّیت خبر غیر ثقه اختلاف نداشته اند؛ برخی خبر امامی ممدوح را حجت می دانستند و برخی خبری که برای نوع مردم وثوق آور باشد ولو برای ما وثوق آور نباشد را حجّت می دانستند (و اتفاقاً آقای سیستانی همین را به مشهور قدما نسبت می دهد).

باید سند بقیه روایات بررسی شود اگر شیخ صدوق بقیه سندها را دیده باشد و سند أعلایی باشد قبول می کنیم که «أصح من طریق الروایه» خبر ثقه بوده است؛ ولی ما به نتیجه نرسیده بودیم و برای ما همچون چیزی ثابت نیست که شیخ صدوق آن سندها را معتبر می دانسته است و در عین حال این را به این خاطر که أصح زیارات از طریق روایات است اختیار کرده است. اگر یکی از روایات دیگر (که ثابت شود صدوق آن را در رابطه با زیارت امام حسین علیه السلام دیده است و در کتاب مقتل الحسین و دیگر کتاب ها نقل کرده است و سند آن هم بررسی شود نمی شود که سند آنها را معتبر بداند و در عین حال سند این زیارت را أصح الزیارات معرفی کند با این که سند آن معتبر نباشد؛ ولی این مطلب از مطالبی است که نمی شود به آسانی به نتیجه رسید.

لذا به نظر ما سند روایت اشکال دارد.

**به لحاظ دلالت**، این روایت متضمّن مستحبات است: «ولِيَخْشَعِ الرَّجُلُ فِي صَلَاتِهِ- فَإِنَّ مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ ...وَ لْيَنْصَبْ فِي الدُّعَاءِ- لَا يَنْفَتِلُ الْعَبْدُ مِنْ صَلَاتِهِ حَتَّى يَسْأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ- وَ يَسْتَجِيرَ بِهِ مِنَ النَّارِ- وَ يَسْأَلَهُ أَنْ يَرْزُقَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ- إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى صَلَاةٍ فَلْيُصَلِّ صَلَاةَ‌ مُوَدِّعٍ- لَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ التَّبَسُّمُ وَ تَقْطَعُهَا الْقَهْقَهَةُ- لِيَرْفَعِ الرَّجُلُ السَّاجِدُ مُؤَخَّرَهُ فِي الْفَرِيضَةِ إِذَا سَجَدَ- إِذَا صَلَّيْتَ فَأَسْمِعْ نَفْسَكَ الْقِرَاءَةَ- وَ التَّكْبِيرَ وَ التَّسْبِيحَ إِذَا انْفَتَلْتَ مِنَ الصَّلَاةِ- فَانْفَتِلْ عَنْ يَمِينِكَ» عمده این موارد از مستحبات است. اگر «فأسمع نفسک» ظهور در وجوب داشته باشد به خاطر ارتکاز قطعی فقهی می گوییم اسماع فعلی لازم نیست و اسماع تقدیری کافی است.

أما این که اسماع تقدیری قرائت با همهمه صدق می کند یا نه در جلسه بعد بیان خواهیم نمود.

1. منهاج الصالحين (المحشى للحكيم)، ج‌1، ص: 232‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. یعنی لولا المانع. [↑](#footnote-ref-2)
3. كتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)، ج‌1، ص: 385‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص315.](http://lib.eshia.ir/11005/3/315/الهمهمه) [↑](#footnote-ref-4)
5. این روایت را بعداً خواهیم خواند. [↑](#footnote-ref-5)
6. كتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)، ج‌1، ص: 386‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج5، ص472، أبواب أفعال الصلاة، باب1، ح16، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/5/472/فأسمع) [↑](#footnote-ref-7)
8. من لا يحضره الفقيه، ج‌2، ص: 594‌ [↑](#footnote-ref-8)
9. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص598.](http://lib.eshia.ir/11021/2/598/کفایة) [↑](#footnote-ref-9)
10. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص577.](http://lib.eshia.ir/11005/4/577/الصادر) [↑](#footnote-ref-10)